

باجزئیات کمتر. در آن کتابچه‌ها مثل شاهنامه یا روزنامه ایران هم همین ویژگی را حفظ کرد. با این حال مهم‌ترین ویژگی کارهایش همان قدرت و شیرینی بود که در همه این سال‌ها در کارهایش بود.»

دخترشان از راه می‌رسد. می‌روند تا کارهای قدیمی‌تر را برایشان بیاورند، بخشی از مجلات قدیمی که نگه داشته‌اند و بخشی از طراحی‌های اصل.

### خاطراتی که برای همیشه فراموش شد

عربانی درباره سبک کارهای زارع می‌گویند: «او تکنیک خاص خودش را داشت که قبل از آن هم سابقه نداشت، خط‌هایش محکم و قلم‌گیری‌هایش چشم‌نواز بود. روی خیلی‌ها تأثیر می‌گذاشت. دستش قوی بود.»

کاریکاتور بیست‌ها هر کدام کارها را ورق می‌زنند و درباره کارهایش حرف می‌زنند. زارع روی همان صندلی نشسته و نگاه می‌کند. بعد از انقلاب کمتر کاریکاتور کشید، مدتی در مجله طنز پاریسی کار کرد. در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی برای روزنامه ایران کاریکاتور کشید. همسرش می‌گوید: «آقای رفسنجانی دستور داده بود فقط آقای زارع می‌توانست سیاسی روی جلد بکشد. بعد از آن که آقای رفسنجانی رفت آقای زارع گفت من دیگر کاریکاتور نمی‌کشم.» اما زارع در کار مطبوعاتی ماند. آقای هاشمی یکی از اولین مجلات جدول در ایران بود که زارع آن را راه‌انداخت. آفتاب مهتاب را برای بچه‌ها منتشر کرد، مجلات آشپزی، ماشین، جنگ جدول، دبیر روز امروز فردا، پرستو و عصر نوین هم مجلات دیگر او در این سال‌ها بودند. تا این اواخر که مجله کنکاش را منتشر کرد. در دوره‌ای ۱۲ مجله منتشر می‌کرد: «کنکاش را هم تعطیل کردیم، دیگر از نظر اقتصادی نمی‌شد. کاغذ هم نبود، یک سال آخر خودم سردبیرش بودم. وقتی که چشم‌های ایرج اینطور شد. «پونه دختر ایرج زارع نقاش است، می‌گوید آرشپویدرش سوخته و این که می‌بینیم قطره‌ای از دریاست. زمانی که در خیابان وصال دفتر داشت آتش سوزی بخش زیادی از آرشپویدر او را بین برد. او شب‌هایی رابه‌یادمی آورد که پدرش تادیر وقت کار می‌کرد: «از وقتی با دم‌هست با بانمی خوابید و داشت کار می‌کرد. توی خانه یک دفتر داشت و مدام دستش کار می‌کرد. هیچ وقت بیکار نبود. دیر می‌خوابید و دبلند می‌شد. بعد از ظهرهای یک ساعت توی دفتر چرت می‌زد.»

علیزاده یکی از کارها را دست می‌گیرد و می‌رود سمت زارع، می‌گوید موقعی که در مجله کاریکاتور کار می‌کردم خیلی از کارهای شما تأثیر گرفت. فرم دست‌هایی که می‌کشید خیلی روی من تأثیر گذاشت. عربانی می‌گویند زارع شبیه هیچ‌کس نبود. کارهایش مال خودش بود، از معدود هنرمندانی که اگر ماضی‌های کارهایش نمی‌گذاشت می‌شد کارش را تشخیص داد. شهین رومی کندبده همسرش می‌گوید: ایرج جان، آمده اند فیلتم را بگیرند. زارع بیماری دیابت دارد. می‌گوید یکی از چشم‌هایم که تعطیل است، آن یکی هم تار می‌بیند.

### آخرین کارهایی که کشیدید یادتان هست؟

تاسه چهار سال پیش کاریکاتور می‌کشیدم، بعد یک دفعه صبح بلند شدم، دیدم همه جای تیره و تار شده، بیماری زده بود به چشمم.

### کسی سراغتان می‌آید برای راهنمایی و اینکه چیزی یاد بگیرد؟

قبلا که چشم‌هایم سالم بود می‌آمدند و راهنمایی می‌دادم. الان دیگر نمی‌توانم.

همسر زارع نگاهی به کارهایم اندازد و می‌گوید: «می‌خواهم این‌ها را کتاب کنم. اول فکر کرده بودم قاب کنم یا نمایشگاه برگزار کنیم بعد گفتم چه کاری است، اصل کارها را ندارم.» عربانی پیشنهاد می‌دهد: «می‌توانیم از کارها پرینت خوب بگیریم. من خودم این کار را کردم. پرینت خوب گرفتم برای اینکه اگر کسی خواست با قیمت کمتر داشته باشد. محض یادآوری: نسل جوان آقای زارع را نمی‌شناسند. چون مجله‌ای نبود که کارهایشان را ببینند.»

پرستار زارع، جعبه‌ای می‌آورد، بازش می‌کنند و دست‌نوشته‌های زارع را می‌بینند. طنزهایی که نوشته و جدول‌هایی که طراحی کرده. می‌گوید این‌ها را می‌خواستند دور بریزند. من گفتم حیف است. با ذوق می‌گوید همه این‌ها را خودش نوشته، همه را خودش کشیده.

### الان روزهایتان بدون کاریکاتور چطور می‌گذرد؟

الکی، الکی می‌گذرد. صبح بلند می‌شوم چای می‌خورم و می‌نشینم پای تلویزیون، یک چرت می‌خوابم و دو مرتبه بلند می‌شوم تلویزیون نگاه می‌کنم تا نصف شب بیدمی خوابم. عاقل و باطل.

ایرج زارع از یک زمانی تصمیم گرفت کاریکاتورهایش را منتشر نکند. همسرش می‌گوید چون کاریکاتور یعنی انتقاد و دیگر کسی انتقاد پذیر نیست، برای همین کار را گذاشت کنار: «بعد از اینکه بهش امتیاز چاپ مجله ندادند رفت سراغ کارهای دیگر. توی ذوقش خورد. کسی هم تشویق نمی‌کرد.» زارع در همان سال‌هایی که کار می‌کرد هم به درآمد کاریکاتور متکی نبود و در خیابان هفت تیر پویتیکی داشت که با آن زندگی می‌کرد. البته عربانی می‌گوید آن دوره‌ای شده که با درآمد کاریکاتور هم زندگی کرد اما او همیشه کارهای دیگری در کنار کاریکاتور انجام می‌داد. شاید به همین دلیل که متکی به این کار نبود از یک زمانی کار را رها کرد.

علیزاده فکر می‌کند به او توجهی نشد و توی ذوقش خورد: «البته زمانی که کار می‌کردم کار اصلی‌اش نبود و برای دلش کاریکاتور می‌کشید. هیچ موقع در دفاتر نشریات حضور فیزیکی زیادی نداشت. خیلی برای کاریکاتور وقت نمی‌گذاشت ولی از نظر اجرا، ایده و فضای کار از موفق‌ترین کاریکاتوریست‌ها بود.»

زارع از یک زمانی به بعد دیگر کار نکرد و نامش برای جوان‌های حوزه کاریکاتور هم دیگر نامی آشنا نیست. خیلی‌ها او را نمی‌شناسند، بیوگرافی کاملی از او در منابع نیست. او خاطرات زیادی دارد که فراموش شده‌اند و امروز برای پرسیدن از گذشته دیر است. پرسیدن از اینکه چطور به سمت کاریکاتور کشیده شد، چه کسانی در زندگی هنری‌اش تأثیر گذاشتند و سوالاتی که می‌توانند بخشی از تاریخ شفاهی کاریکاتور ایران باشند و باید از قدیمی‌ها پرسید. امروز که همه درباره خاطرات او، نقش او، تصمیمات او و کارهایی که انجام داده با هم بحث می‌کنند جای خالی یک بانک اطلاعاتی از کسانی مثل او احساس می‌شود. همسرش می‌گوید قبل از انقلاب در کتابی به چند زبان یک بیوگرافی از او نوشته شده، اما نه نام و نشان کامل کتاب را می‌دانند و نسخه‌ای از آن را دارد. آنچه از او مانده، معدودی از کارهایش است که آنها هم در دسترس همه نیستند. این قلم‌قوی، این خط‌های محکم را که مهمان‌های خانه‌زارع از آن یاد می‌کنند و نمونه‌هایش را به هم نشان می‌دهند، نه فقط از حافظه ایرج زارع که از حافظه مردم هم رفته است. □



سعید غلامحسینی / شهرود

## مهمانی در خانه ایرج زارع

# مردی که در آسانسور کاریکاتور می‌کشید

✍️ [نشادی خوشکار] قلم خیلی وقت است روی کاغذ ننشسته و دست‌های قوی سال‌های پیشین، مدت‌هاست طرحی نکشیده‌اند. می‌روند و مدروی مبل‌های کلاسیک خانه‌اش در طبقه چهارم چیزی از گذشته به یاد نمی‌آورد. برای پرسیدن از گذشته دیر است. □ □ □ آقای زارع، مجله طنز پاریسی را یادتان است؟ یادتان می‌آید چه شد که آفتاب مهتاب را منتشر کردید؟ این طرح‌ها را یادتان هست؟ نه یاد نمی‌آید. چشم‌هایم خوب نمی‌بیند.

در و دیوار خانه ایرج زارع، نشانی از کاریکاتورهایش ندارند، تابلوها، نقاشی‌های کلاسیک اروپایی اند با جزئیات فراوان. زارع نشسته بر مبل تک و به مهمانان نگاه می‌کند، کاریکاتوریست‌هایی که به دیدنش آمده‌اند: احمد عربانی، جواد علیزاده، هادی حیدری و علی میرابی. شهین صفایی، همسر ایرج زارع مجلس را دست گرفته و هرچه شوهرش فراموش کرده تعریف می‌کند. نام او سال‌هاست از صحنه طنز و کاریکاتور ایران کم‌رنگ شده است. ایرج زارع دی ماه سال ۱۳۴۰ به دنیا آمد، در تهران. به گفته همسرش اول به نقاشی علاقه داشت و کم‌کم به سمت کاریکاتور کشیده شد. سال ۴۵ کارش را با مجله توفیق شروع کرد. خاطره‌ها در هم می‌دوند. کاریکاتوریست‌ها کارهای او را از مجله توفیق به یاد دارند. شهین کارهای همسرش را از سال‌های ۵۷ نگه داشته است: «خودش می‌گفت بریز دورولی من دلم نمی‌آمد. من نقاشی و کاریکاتور را خیلی دوست دارم و دنبال می‌کنم. دو تا از دخترهایم هم گرافیک و نقاشی خوانده‌اند.» می‌گوید دوسه سال است که یاد او افتاده‌اند و ارشاد آمده مصاحبه کرده و قرار است درباره‌اش فیلم بسازند.

زارع بین سال‌های ۴۵ تا ۴۷ در مجله توفیق کار کرد. همسرش می‌گوید او کشف برادران توفیق بوده: «از ده دوازده سالگی نقاشی می‌کرد و این کار را ادامه داد، روی کاشی نقاشی پرینده می‌کشید، بعد حسن و حسین توفیق ایشان را کشف کردند. جفتشان ایشان را خلاق می‌دانستند.» زارع بعد از مدتی جمله‌ای می‌گوید: «میان من و حسن توفیق خیلی صمیمیت بود.» عربانی او را در توفیق به یاد نمی‌آورد، می‌گوید وقتی من به توفیق آمدم زارع به مجله کاریکاتور رفته بود: «استعداد شخصی‌اش بود که بروز پیدا کرد و او را به کاریکاتور کشاند. زیاد هم با سیاست‌سوز و سوزده‌های در دست‌آفرین میانه‌ای نداشت.» کار در توفیق تأثیرات زیادی بر کارش داشت و او را به سمت کارتونی‌های ژورنالیستی برگرفته از اخبار برده بود که البته بسیاری از کاریکاتوریست‌های آن دوران این ویژگی را داشتند. جواد علیزاده می‌گوید آن موقع نشریه معروفی در ترکیه به نام آق بابا بود که باعث شده بود خیلی از کاریکاتوریست‌های

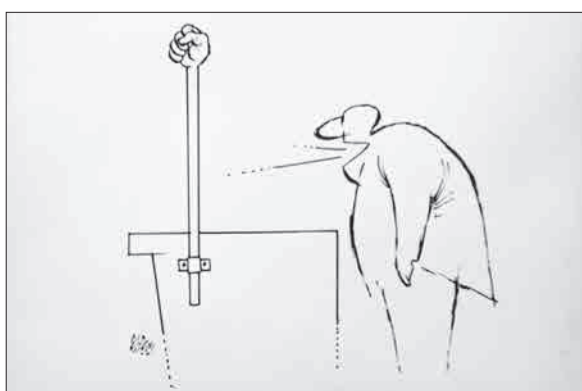
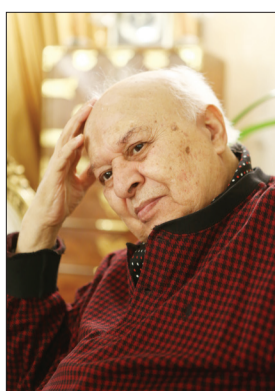
ایرانی تحت تأثیر کاریکاتوریست‌های ترک قرار بگیرند. سال ۴۷ زارع از توفیق بیرون می‌آید و به مجله کاریکاتور می‌رود. کاریکاتور رویه متفاوتی داشت و کاریکاتوریست‌ها آن را به عنوان مجله‌ای مدرن‌تر می‌شناختند. علیزاده آن سال‌ها دانش آموز دبیرستان بود و آثار زارع را دنبال می‌کرد: «در این مجله، سبک کاریکاتور مدرن‌تر بود و عمدتاً بدون شرح و ژورنالیستی. کارهای زارع خیلی جلب توجه می‌کرد، به خصوص کاراکترهایشان خیلی کمیک و با مزه بود. کشیدن یک چهره خنده‌دار کار ساده‌ای نیست، بعضی‌ها با نوشته‌های تصویر مخاطب را به خنده می‌اندازد ولی بعضی‌ها طوری چهره را طراحی می‌کنند که خود آن چهره به تنهایی خنده‌دار است. آناتومی بدن، فیگور و دست‌ها در کارهای او خیلی منحصربه‌فرد بود. آن زمان اوج مجله کاریکاتور بود. بعد اوایل دهه ۵۰-۵۵ بود که حرفه‌ای‌ها از مجله کاریکاتور رفتند و ما کم‌کم اضافه شدیم.» مجله کاریکاتور در طبقه چهارم ساختمانی بود و همه با آسانسور به آن رفت و آمد می‌کردند: «زارع قلم و دست‌تندی داشت. خیلی سریع کار می‌کرد و یک شوخی بین ما بود که توی آسانسور وقتی این چهار طبقه را بالا می‌آید دو تا کاریکاتور می‌کشد. بدون اینکه طراحی اولیه داشته باشد و رویش کار کند، کار را انجام می‌داد.»

همسرش می‌گوید آنقدر زیر کار بود که کلاه‌صلامتی‌ها توانید تصور کنید فقط هم کاریکاتور نبود، شوهای تلویزیونی داشت مثل آقای مربوطه، باشوی پنجره‌ها هم همکاری داشت. به گفته او او اواخر دهه ۵۰ بود که از مجله کاریکاتور جدا شد: «بعد از آن، سال ۵۷ مجله‌ای به نام شماره صفر منتشر کرد که به مذاق بعضی‌ها خوش نیامد. ادیتش کردند. دو سال از ایران رفت. من اینجاماندم. دخترم و لمان تازه به دنیا آمده بود.» از کارهای مهم زارع در این دوران کتابچه‌هایی بانام شاهنامه است. کاریکاتورهایی انتقادی از شاه که فروش خوبی داشت و در نسخه‌های بسیار فروخته شد. زارع درباره شاهنامه‌ها می‌گوید: «یک عده علیه من اقدام کردند و حرف می‌زدند، من قومی شاهنامه را در عرض دوسه روز کشیدم و پخش کردم که دست از سرم بردارند. آن زمان هیچ جا کار نمی‌کردم.» عربانی رویه همسر زارع می‌گوید: «شم ایشان خوب کار می‌کرد. ما بین بچه‌ها می‌گفتم مخ ایرج اقتصادی است. پول در بریا است.» و همسرش می‌گوید: «اما استفاده‌کن نبود. همین شاهنامه را خیلی‌ها چاپ کردند و پولش را اندادند.» زارع که تمام این مدت ساکت گوش داده می‌گوید: «از بغل ما اگر کسی چیزی برده باشد، ما راضی هستیم.»

عربانی می‌گوید وقتی زارع از توفیق بیرون آمد، کارهایش کمی فرق کرد: «خلاصه‌تر کار می‌کرد. توی توفیق اگر مثلاً داشت صحنه‌ای در خیابان را طراحی می‌کرد، تمام جزئیات تا جایی که مقدور است در کارش دیده می‌شد ولی در مجله کاریکاتور کارهایش خلاصه بود و



احمد عربانی، جواد علیزاده، هادی حیدری و علی میرابی مهمان ایرج زارع بودند □



کارهای زارع خیلی جلب توجه می‌کرد، به خصوص کاراکترهایشان خیلی کمیک و با مزه بود □



اصل کارهای ایرج زارع که در خانه‌اش نگهداری می‌شود □